مردی که تیشه به ریشه زندگی مشترکش زد

زندان بعد از زندان به خاطر قاچاق

صدیقی

تنهاتر از همیشه بر خاکستر زندگی مشترکش نشسته است. پندی در کارش نبود و مدام از یک خلاف به سوی خلافی دیگر می رفت. عاقبت بلند پروازی و طمع اش از دست دادن عمر و جوانی اش، آوارگی و از هم پاشیدن خانواده اش، زندان و تنهایی شد. ۵۰ بهار را پشت سر گذاشته بود و بیراهه رفتن جز بدنامی چیزی برایش نداشت. با دست فرمان کج زندگی و خانواده اش را به سوی دره سوق داد و تیشه به ریشه زندگی مشترکش زد. حالا حاصل ۵ دهه از عمرش تنهایی و گذراندن عمرش در دوران مرخصی آن هم در انباری یکی از دوستانش است. دیگر تمایل چندانی به آزادی از زندان ندارد زیرا در بیرون از زندان کسی چشم به راهش نیست. در ادامه گفت و گوی خبرنگار ما را با یک مرد ۵۰ ساله زندانی می خوانید.

چند وقت است در حبس هستی؟

بیش از ۸ سال است که به جرم قاچاق مواد صنعتی در زندان هستم. با بیراهه رفتن هایم عمرم را تباه کردم.

سابقه کیفری داشتی؟

چند بار به جرم قاچاق مواد زندانی شدم.

چه حکمی به خاطر قاچاق مواد برایت صادر شد؟

ابتدا به خاطر قاچاق مواد صنعتی حکم اعدام برایم صادر شد. بعد از گذشت چند سال به خاطر ندامت، حکم ام به حبس ابد تقلیل یافت.

هر بار چه مقدار مواد قاچاق می کردی؟

بار اول حدود ۵ کیلو مواد سنتی قاچاق کردم که خیلی زود هم دستگیر و راهی زندان شدم. بعد از آزادی از زندان به خاطر اعتیادی که داشتم دوباره سراغ قاچاق مواد رفتم و این بار حدود ۲۰ کیلو تریاک قاچاق کردم. حاصل خلافکاری هایم هم هر بار دستگیری و زندان بود.

تنها به قاچاق مواد اقدام می کردی؟

اوایل تنها بودم چون مقدار مواد کم بود اما با افزایش مقدار مواد با ۳ قاچاقچی همکاری کردم تا به حساب خودمان راه صد ساله را یک شبه برویم اما دوباره در حین خرید و فروش مواد دستگیر شدم و الان هم تاوانش را در زندان پس می دهم.

چرا هر بار بعد از آزادی از زندان دوباره سراغ قاچاق مواد می رفتی؟

به خاطر این که شغل مناسب و درآمد مشخصی نداشتم. بعد از آزادی از زندان مدتی بیکار و آس و پاس می شدم و برای همین دوباره سراغ قاچاق مواد می رفتم. کسی به یک آدم معتاد و حبس کشیده اعتماد نمی کند و به او کار نمی دهد. البته حق هم دارند و شاید اگر من هم جای آن ها بودم به یک آدم خلافکار سابقه دار اعتماد نمی کردم.

چگونه به قاچاق مواد اقدام می کردی؟

هر بار با خودروی شخصی به یکی از استان های مرزی می رفتم و به خاطر دوستانی که در آن استان ها داشتم خیلی راحت مواد تهیه و قاچاق می کردم. البته قاچاق مواد زیاد طول نمی کشید و خیلی زود دستگیر می شدم و همه آن چیزی را که از این راه به دست آورده بودم از دست می دادم و دوباره به نقطه اول برمی گشتم.

متاهلی و فرزند هم داری؟

بله ۵ فرزند دارم. همسرم به خاطر بیراهه رفتن مداومم از من جدا شد و به دنبال زندگی خودش رفت و از همه مهم تر بچه هایم را هم با خودش برد و آن ها بعد از آن از من متنفر شدند.

> همسرم به خاطر بیراهه رفتن مداومم از من جدا شد و به دنبال زندگی خودش رفت و از همه مهم تر بچه هایم را هم با خودش برد و آن ها بعد از آن از من متنفر شدند

شغل ات چه بود؟

شغل ثابتی نداشتم. کارهای متفرقه و بیهوده زیادی انجام می دادم، بعضی مواقع کار ساختمانی می کردم. به خاطر اعتیادم هیچ جا بند نمی شدم و با هیچ کس نمی ساختم و مدام از این شاخه به آن شاخه می پریدم و عاقبت ام زندان و ویرانی زندگی ام شد.

خانواده ات بعد از زندانی شدنت چه کار کردند؟

خانواده ام بعد از زندانی شدنم آن هم برای بار چندم دیگر از دست من خسته شدند. همسرم وقتی دید که من سر به راه نمی شوم و مرتب بعد از هر بار آزاد شدن از زندان به جای این که از گذشته ام دست بکشم دوباره سراغ دوستان خلافکارم و قاچاق مواد می روم طلاقش را گرفت و او و بچه های مان به دنبال زندگی خودشان رفتند.

آیا کسی دنبال کارهای بیرون از زندانت می افتد؟

کسی را ندارم، خانواده ام بودند که مرا ترک کردند و اصلاً سراغی از من نمی گیرند. خانه ام زندان است و هم سلولی هایم خانواده ام شده اند. در زمان مرخصی به خاطر این که جا و مکان و خانواده ای ندارم، اوقاتم را در داخل انباری یکی از دوستانم می گذرانم. به خاطر همین اصلاً رغبتی برای مرخصی رفتن ندارم. در بیرون کسی منتظر من نیست و زندگی ام به خاطر بیراهه رفتن های مکررم از هم پاشید.

جزئیاتی از حادثه ریزش یک ساختمان در بجنورد

کشف جسد در عملیات ٤ ساعته

محمد آگاهی- در پی ریزش یکی از طبقات یک ساختمان در حال احداث در خیابان فردوسی بجنورد ۲ کارگر مصدوم شدند و جسد یکی از کارگرانی که مفقود شده بود پس از ۴ ساعت عملیات نیروهای امدادی آتش نشانی و هلال احمر از زیر آوار بیرون کشیده شد.

به گزارش سازمان آتش نشانی بجنورد، درپی وقوع یک سانحه ریزش ساختمان در خیابان فردوسی، تقاطع خیابان جمهوری در ساعت ۱۵:۵۲ ماموران سازمان آتش نشانی و خدمات ایمنی شهرداری بجنورد از ۲ ایستگاه به محل اعزام شدند. متاسفانه شدت حادثه به حدی بود که رئیس سازمان هدایت فرماندهی میدان را برعهده گرفت و مجبور به درخواست کمک از ۲ ایستگاه دیگر شد.

به گفته مدیرعامل سازمان آتش نشانی و خدمات ایمنی، سانحه بر اثر ریزش در طبقه سوم ساختمان در حال ساخت رخ داد و در این حادثه چند هزار تن میلگرد و بتن ریزش کرد.

بنا بر اظهارات آتشپاد «گریوانی» در این سانحه ۳ نفر از عوامل انسانی در زمان وقوع در محل حضور داشتند که دو نفر مصدوم و به بیمارستان منتقل شدند و تلاش پرسنل امداد و نجات آتش نشانی برای نجات جان نفر سوم که در میان آوار محبوس شده بود، از لحظه اول آغاز شد. به گفته وی، تلاشی نفس گیر و بی امان برای ایجاد راه خروج یا جا به جایی آوار برای نجات یک شهروند متاسفانه بی حاصل بود و در ساعت ۲۰ سه شنبه پیکر بی جان

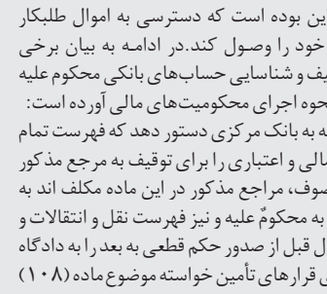

کارگر از زیر آوار بیرون آورده شد.وی با ابراز تاسف از وقوع این حادثه گفت: شهردار بجنورد و اعضای شورای اسلامی شهر با ابراز تاسف و تسلیت به شهروندان در پی وقوع این سانحه، بر ضرورت کارشناسی و اعلام گزارش علت سانحه تاکید ورزیدند.وی یادآور شد: ساختمان محل حادثه چند بار به دلیل تخلف فنی از شهرداری بجنورد اخطاریه گرفته و در مرتبه ای منجر به پلمب محل نیز شده بود.

تلنگر

وصول طلب از بدهکار

همواره یکی از بزرگ ترین دغدغه‌های مدیون این بوده است که دسترسی به اموال طلبکار داشته باشد تا بتواند از محل آن اموال، طلب خود را وصول کند.در ادامه به بیان برخی حمایت‌های قانون گذار از محکوم له در جهت توقیف و شناسایی حساب‌های بانکی محکوم علیه خواهیم پرداخت.قانون گذار در ماده ۱۹ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی آورده است: مرجع اجرا کننده رأی باید به درخواست محکومٌ له به بانک مرکزی دستور دهد که فهرست تمام حساب‌های محکومٌ علیه در بانک‌ها و مؤسسات مالی و اعتباری را برای توقیف به مرجع مذکور تسلیم کند.همچنین مطابق تبصره یک ماده موصوف، مراجع مذکور در این ماده مکلف اند به دستور دادگاه فهرست و مشخصات اموال متعلق به محکومٌ علیه و نیز فهرست نقل و انتقالات و هر نوع تغییر دیگر در اموال مذکور از زمان یک سال قبل از صدور حکم قطعی به بعد را به دادگاه اعلام کنند.تبصره ۲.مفاد این ماده در مورد اجرای قرارهای تأمین خواسته موضوع ماده (۱۰۸) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۰۱/۲۱ و نیز اجرای مفاد اسناد رسمی مجری است.

منبع: میزان

در راهروی دادگاه خانواده

توطئه نامادری برای دختر بی پناه

صدیقی- ازدواج اجباری، زندگی مشترک یک زوج جوان را در سراشیبی سقوط قرار داد. زنی جوان که با تحمیل نامادری اش تن به ازدواج با مردی خشن داده بود راهی دادگاه خانواده شد تا قانون برای او تصمیم بگیرد.

بنا بر اظهارات زن جوان ماجرا از این قرار است که از روزی که مادرش چشم از جهان فرو بست در بی مهری ها به رویش باز شد. پدر سایه سرش نبود بلکه پتکی بر سر دختر بود. بعد از گذشت مدتی از فوت مادرش، پدرش با یک زن دیگر ازدواج می کند. سایه نامادری بر رابطه دختر و پدر سایه می افکند و اوضاع را برای دختر بدتر می کند. نامادری که گویا دل خوشی از دختر شوهرش ندارد و او را مزاحم زندگی خود می داند با هر ترفندی او را از چشم پدرش می اندازد.

پدر خانواده مطیع فرمان زن دوم خود می شود و اوضاع را بر دخترش تنگ می کند. نامادری هر بار به بهانه این که دختر با یک فرد غریبه ارتباط دارد از شوهرش می خواهد تلفن همراه دخترش را از او بگیرد تا دیگر او با بیرون از خانه ارتباطی نداشته باشد. پدر که تحت تاثیر حرف های زنش قرار می گیرد دروغ های او را باور می کند و با گرفتن گوشی همراه دخترش او را در خانه حبس می کند.

دختر از صبح تا شب مدام از سوی خانواده به ویژه نامادری تحت نظر است تا مثلاً دست از پا خطا نکند. حتی زمان رخت شستن نامادری کنار دختر می نشیند تا او کارش را تمام کند و با زخم زبان زدن و شوراندن شوهرش علیه دختر او را آزار می دهد تا به نوعی تحقیرهای دوران کودکی اش را از سوی پدر معتادش جبران کند. دختر بی پناه هر بار که می خواهد با پدرش حرفی بزند نامادری حرفش را قطع می کند و با ناسزاگویی به دختر، شوهرش را وادار می کند او را به باد کتک بگیرد و هرچه زودتر او را شوهر بدهد. دختر تنها هر روز در آتش نامادری اش می سوزد و راه چاره ای پیدا نمی کند. این ماجرا مدتی ادامه پیدا می کند تا این که پدرش بدون اجازه دختر تصمیم می گیرد او را شوهر بدهد. شب خواستگاری دختر متوجه قضیه می شود و با وجود این که علاقه ای به خواستگارش ندارد اما پای سفره عقد می نشیند تا ببیند سرنوشت با او چه کار خواهد کرد. در دوران نامزدی داماد حتی یک هدیه کوچک برای نامزدش نمی خرد و برعکس با تشویق نامادری توجهی به دختر جوان نمی کند و فقط یک اسم از او در شناسنامه دختر به نام شوهر حک می شود. حتی بعد از گذشت مدتی خانواده داماد با چراغ سبز پدر عروس بدون برگزاری مراسمی دختر را راهی خانه بخت می کنند. زن جوان می گوید: بعد از این که مادرم فوت و پدرم ازدواج کرد با آزار و اذیت های نامادری ام یک روز خوش ندیدم. تا زمان ازدواجم حتی شوهرم را یک بار ندیدم. او فقط یک کلفت می خواست نه همسر. زمانی که بدون برگزاری مراسم عروسی راهی خانه شوهرم شدم کار هر روزم کتک خوردن و ناسزا شنیدن از سوی او بود.

او مدام مرا تحقیر می کرد و می گفت که در تمام عمرش زنی زشت و بد قیافه مثل من ندیده و به ناچار سر یک معامله با پدرم تن به ازدواج با من داده است. از هر طرف در تنگنا بودم تا این که روزی به دور از چشم شوهرم به دادگاه خانواده آمدم تا با شکایت از شوهر بی رحمم که دست بزن دارد از او جدا و از دست آزارهای او خلاص شوم.